**انترناسیونال ۷۱۱**

**مصاحبه با حمید تقوائی در مورد**

**زمینه ها و پیامدهای شکست انتخاباتی فاشیسم در فرانسه**

***خلیل کیوان:*** *انتخاب ترامپ ناسیونال- فاشیسم اروپا را تقویت کرد و راست افراطی اروپا را برای پیروزی در انتخابات این کشورها امیدوارتر ساخت. نتایج انتخابات هلند و اکنون فرانسه که هر دو با شکست راست افراطی همراه بود، نشان داد که پیروزی ترامپ آنطور که تصور می شد به تقویت فاشیسم اروپا منجر نشد. چرا فاشیسم نتوانست در این انتخاباتها پیروز شود؟*

**حمید تقوایی:** همانطور که اشاره کردید در بدو انتخاب ترامپ بسیاری از رسانه ها و ناظران سیاسی چنین تصور میکردند که این امر به قدرتگیری احزاب راست افراطی در اروپا کمک خواهد کرد. در ابتدا نیز نشانه هائی از افزایش نفوذ ناسیونال فاشیسم اروپائی بچشم میخورد. اما این روند دیری نپائید. حدود چهارماه تجربه ریاست جمهوری ترامپ برای رویگردانی مردم از همپالکی های اروپائی او کافی بود. میدانید که در جریان رقابتهای انتخاباتی در فرانسه ترامپ علنا و رسما از مارین لوپن حمایت کرد و این به نظر من کاملا به نفع مکرون تمام شد.

اما ناکامی انتخاباتی راست افراطی در فرانسه علاوه بر تجربه منفی ترامپ علل دیگری دارد که پایه ای تر و تاریخی است. مردم فرانسه هنوز خاطره تلخ قدرتگیری هیتلر و فرانسه تحت اشغال نازیسم را فراموش نکرده اند و راسیسم لوپن برای آنها یادآور آن دوره است.

فاکتور پایه ای دیگر فعال شدن توده مردم در سیاست و اعتراض و مبارزه است که اساسا به یمن مدیای اجتماعی امکان پذیر شده است. انحصار قدرت تبلیغاتی و کنترل تمام و کمال افکار عمومی یکی از ملزومات پایه ای حکومتهای فاشیستی است و در دنیای امروز شکسته شدن انحصار دولتها و الیت سیاسی بر رسانه ها و دخالتگری وسیع توده مردم در سیاست و تبادل اخبار و افکار در مدیای اجتماعی این امر را ناممکن کرده است. نقد و اعتراض وافشاگری و طنز و تمسخری که در مدیای اجتماعی علیه ترامپ و سیاستهایش صورت میگیرد یک عامل موثر در رسوائی و بی اعتباری او و هم سنخانش در آمریکا و اروپا و سراسر جهان است.

**خلیل کیوان:** همانطور که اشاره کردید اروپا تجربه تاریخی فاشیسم و جنگ جهانی را در حافظه تاریخی خود دارد و چه بسا وحشت از تکرار تاریخ مانعی برای رشد بیشتر نئوفاشیست ها در این قاره باشد. بیشک این یک عامل موثر در شکست راست افراطی در انتخابات فرانسه، و همچنین در هلند، بوده است. بنظر شما با این نشانه ها می توان نتیجه گرفت راه قدرتگیری فاشیسم در اروپا سد شده است؟

حمید تقوایی: ناکامی های انتخاباتی یک گام مهم مقابله مردم با نیروهای فاشیستی است اما به معنی ختم نفوذ احزاب فاشیستی در صحنه سیاسی اروپا نیست. عروج فاشیسم در غرب اساسا ناشی از بی آلترناتیوی و بی افقی سیاسی-ایدئولوژیک بورژوازی جهانی است. ناسیونالیسم اقتصادی و خارجی ستیزی بر متن بن بست نئوکنسرواتیسم و بحران گلوبالیسم اقتصادی بجلو رانده میشود چون بورژوازی آلترناتیو دیگری ندارد. دوره کینزینیسم و دولت رفاه مدتهاست بپایان رسیده و فریدمنیسم و سیاستهای ریاضتکشی اقتصادی نیز نه تنها رونقی در چشم انداز قرار نداده است بلکه تنها به عظیم تر شدن شکاف بین فقر و ثروت و نگرانی آکادمیسینها و الیت فکری بورژوازی از عواقب سیاسی - اجتماعی این امر منجر شده است. بحران سرمایه بخصوص گریبان کمپانیهای عظیم چند ملیتی را گرفته است. بنا بر آخرین گزارش هفته نامه اکونومیست در عرض پنجسال گذشته سود هفتصد کمپانی معتبر بین المللی به میزان ۲۵ در صد کاهش یافته است. این روند باعث شده است تا ناسیونالیسم اقتصادی و بازگشت به اقتصاد، بازار ملی، مسئول قلمداد کردن خارجی ها (دولتهای خارجی، کارگر خارجی و حتی سرمایه های خارجی) و راسیسم و بیگانه ستیزی زمینه پیدا کند. این شرایط اقتصادی و بی افقی و بی آلترناتیوی بورژوازی برای فائق آمدن بر آن علت اصلی عروج فاشیسم در جوامع غربی است.

از سوی دیگر بر متن بحران و بی افقی همه جانبه بورژوازی دولتها، الیت سیاسی و احزاب سنتی حکومتی در غرب در نزد توده مردم بی اعتبار شده اند. بنا بر نظرپرسی که در سال ۲۰۱۵ انجام شد بیش از هشتاد در صد مردم آمریکا به سیستم حکومتی در این کشور اعتمادی ندارند. بنا بر آخرین نظرپرسی ها در فرانسه نیز نزدیک به ۸۳ در صد مردم این کشور معتقدند تحت حاکمیت احزاب سنتی (گلیستها و سوسیالیستها) وضع بدتر خواهد شد. این زمینه عینی نفوذ تبلیغات پوپولیستی نیروهای راست افراطی در جامعه است. احزاب و چهره های فاشیست که بجلو رانده شده اند جزء احزاب سنتی حکومتی در کشورها غربی نیستند و این به آنها اجازه میدهد ادعا کنند که با سیستم موجود مخالفند و میخواهند آنرا تغییر بدهند. هم ترامپ با این نوع ادعاها به ریاست جمهوری رسید و هم یک رکن اصلی تبلیغات مارین لوپن ضدیت با سیستم بود. علت اصلی جذابیت مکرون برای مردم فرانسه نیز عدم تعلق او به احزاب سنتی فرانسه بود. او در تاریخ فرانسه اولین رئیس جمهوری است که در هیچ یک از دوحزب جمهوریخواه و سوسیالیست عضویت ندارد.

همه عوامل فوق نشان میدهد که ناکامی های انتخاباتی راست افراطی را نباید به حساب شکست استراتژیک آن گذاشت. تا بحران همه جانبه بورژوازی پا برجاست و تا توده مردم از الیت سیاسی و احزاب حکومتی ناراضی هستند زمینه رشد و بسط نفوذ فاشیسم نیز وجود دارد. تنها با نقد سوسیالیستی وضع موجود و حضور فعال چپ انقلابی در صحنه سیاسی میتوان هم فاشیسم نوپا را به عقب راند و هم احزاب سنتی بورژوازی را بزیر کشید.

***خلیل کیوان:*** *فاشیسم بطور تاریخی به خشونت و استفاده از راه کارهای خارج از عرف و قانون و ساختارهای دمکراتیک تمایل داشته است. اما برخی از رسانه ها و ناظران سیاسی فاشیسم نوپای نوع ترامپ را نوعی "فاشیسم دموکراتیک" مینامند. آیا این اصطلاح درستی است؟ آیا فاشیسم میتواند با اتکا به نهادهای دموکراتیک بقدرت برسد؟ و یا در صورت کسب قدرت به دموکراسی وفادار بماند؟*

**حمید تقوایی:** هم هیتلر و هم ترامپ با انتخابات بقدرت رسیدند. بنابرین اگر منظور از فاشیسم دموکراتیک بقدرت رسیدن فاشیستها از طریق انتخابات باشد این امر کاملا امکانپذیر است. اما گرایش به انحصار قدرت و حفظ قدرت از طریق یک حکومت پلیسی یک خصوصیت نیروهای فاشیستی و کلا راست افراطی است. هیتلر بعد از قدرتگیری احزاب و رسانه های مخالف، آزادیهای مدنی و سیاسی، و نهادها و تشکلهای مدنی و دموکراتیک را در هم کوفت و ترامپ هم دارد تلاش خودش را میکند. ترامپ و کابینه اش در تحریف و انکار واقعیات و تبلیغات دروغ و پوچ و مخالفت با رسانه ها دست کمی از گوبلز ندارند اما اگر ترامپ هنوز نتوانسته - و نخواهد توانست- دیکتاتوری نوع هیتلری را در آمریکا احیا کند این اساسا بخاطر رسوائی و بی اعتباری راسیسم و فاشیسم در افکار عمومی و بویژه، همانطور که بالاتر اشاره کردم، شکسته شدن انحصار دولتی بر رسانه ها و فعال شدن توده مردم در مدیای اجتماعی است. گرایش نیروهای راسیستی و راست افراطی به نفی آزادیهای سیاسی تغییر نکرده است، ولی آنچه تغییر کرده است امکان عملی تحمیل دیکتاتوریهای فاشیستی نوع هیتلر و موسولینی و فرانکو در جوامع غربی است.

نکته دیگر اینکه انحصار قدرت و دیکتاتوری، گرچه یک ابزار مهم فاشیستها در اعمال قدرت است، یک خصوصیت هویتی فاشیسم نیست. راسیسم و ناسیونالیسم افراطی و خارجی ستیزی خصوصیات تعیین کننده تری در ایدئولوژی و سیاستهای فاشیستی است. از این نقطه نظر فاشیسم دوره ما و فاشیسم کلاسیک تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند.

با توجه به این نکات اگر منظور از فاشیسم دموکراتیک قدرت گیریی نیروهای راست افراطی در انتخاباتها است، روشن است که دموکراسی با فاشیسم تناقصی ندارد. بخصوص وقتی بورژوازی خطر قدرتگیری چپ را حس کند، دموکراسی پارلمانی میتواند به ابزاری برای بجلو راندن نیروهای فاشیست و راست افراطی تبدیل شود. اما اگر منظور از فاشیسم دموکراتیک ناتوانی دولتهای راست افراطی در سرکوب آزادیهای سیاسی در جامعه است این نشانه دموکراتیک بودن این نوع دولتها، حتی به معنی محدود دموکراسی بورژائی، نیست، بلکه امری است که جامعه به این نیروها تحمیل کرده است.

***خلیل کیوان:*** *امانوئل مکرون یک بانکدار میلیونر است و برنامه اقتصادیش فشار به طبقه کارگر و بخش محروم جامعه است. کاهش مالیات سرمایه داران وکارفرمایان، بازتر کردن دست کارفرمایان برای شرایط استخدام و اخراج و افزایش سن بازنشستگی از جمله رئوس برنامه اقتصادی او است. چرا مردم ناراضی، حال بخشی از مردم، یک نئولیبرال با برنامه اقتصادی ریاضت کشی را انتخاب می کنند؟*

**حمید تقوایی:** انتخاب مکرون اساسا بخاطر رای سلبی به مارین لوپن بود و نه حمایت از سیاستهای اثباتی او. در دور اول انتخابات مکرون تنها حدود ۲۵ درصد آرا را داشت. اما در دور دوم، وقتی تنها آلترناتیو، مارین لوپن فاشیست بود، دوسوم آرا را بخود اختصاص داد. یعنی بیش از ۶۰ درصد آرای مکرون در دور دوم برای مخالفت با لوپن و از ترس بقدرت رسیدن فاشیستها به صندوق ریخته شد.

فاکتور پایه ای تر همانطور که بالاتر اشاره کردم نارضائی بخش وسیعی از مردم فرانسه از موضع موجود و بی اعتمادیشان به دو حزب اصلی حکومتی است. این عامل تنها به فرانسه محدود نیست بلکه یک ویژگی مهم شرایط سیاسی امروز در همه کشورهای غربی است. در آمریکا و در تقریبا همه کشورهای اروپائی شاهد رویگردانی مردم از الیت سیاسی و احزاب سنتی هستیم. میتوان گفت که بحران عمیق اقتصادی سیاسی ایدئولوژیک بورژوازی به یک بحران حکومتی تبدیل شده است و بجلو راندن نیروهای راست افراطی تنها پاسخ در دسترس بورژوازی برای برونرفت از این بحران است. اما تا آنجا که به وضع توده مردم و نارضائی نود و نه درصدیهای جامعه از سیستم موجود مربوط میشود بقدرت رسیدن احزاب و بورژوایی، چه سنتی و چه غیر سنتی آن، مساله ای را حل نخواهد کرد.

یک علت اصلی نارضائی مردم از وضعیت موجود سیاست ریاضت کشی اقتصادی و نئولیبرالیسم است و اکنون که آقای مکرون با رای سلبی به لوپن انتخاب شده است مقابله توده مردم با این سیاستها مجددا بجلو صحنه رانده شده و اوج خواهد گرفت. راه حل واقعی نه ناسیونالیسم اقتصادی امثال لوپن و ترامپ است و نه گلوبالیسم نئولیبرالی نوع مکرون و آنگلا مرکل. راه حل واقعی خلاصی از شر نظام سرمایه داری است.

بقدرت رسیدن احزاب و چهره های غیرسنتی در غرب این واقعیت را بیش از پیش برجسته کرده و در جلوی چشم همگان قرار خواهد داد که مساله تنها به احزاب سنتی محدود نمیشود، خانه از پای بست ویران است. باید امیدوار بود و با تمام توان کوشید تا این واقعیت به درک عمومی توده مردم و تبدیل بشود و احزاب و چپ انقلابی و چهره های کمونیست منتقد وضع موجود در صحنه سیاست سر بلند کنند. هم اکنون نیروی چپ اجتماعی به یک فاکتور مهم در فضای اعتراضی جوامع غربی تبدیل شده است. این نیروی رادیکال میتواند و باید متحزب بشود و در عرصه سیاست نمایندگی بشود. کشور انقلاب کبیر، جنبش رادیکال کارگری - دانشجوئی سال ۶۸، و یک پایگاه فعال جنبش اشغال علیه یک درصدیها، میتواند پیش کسوت این حرکت باشد.